

"خدا حافظ رفیق من" آخرین سروده سرگئی الکساندروویچ یسنین شاعر قرن بیست روسیه (1895 - 1925)



تهیه و نگارش و ترجمه: ضیا باری بهاری
نخست، زندگینامه شاعر به قلم خودش

سرگئی الکساندروویچ یسنین در یکی از یادداشت هایش زیر عنوان "در مورد خودم" در مقدمه کتاب (سرگئی یسنین مجموعه آثار) که بعداً در سال 1990 بزبان روسی در مسکو به نشر رسیده بود، دوران کودکی و نو باوه گی خود را مختصراً چنین به تصویر کشیده است: «در 21 سپتامبر 1895 در ولایت "ریزان" شهرستان "ریزان" در روستای "کانستانتین اف" در محله "کوزمینسک" در یک خانواده دهقان زاده شدم، از سن دو سالگی والدینم مرا برای تربیه و پرورش به پدر بزرگ مادری ام که زندگی نسبتاً مرفه ای داشت، تسلیم نمودند، او سه پسر داشت، که بچه های بسیار شیطان و شوخی بودند، آنها (ماماهایم) از سه و نیم سالگی مرا به پشت اسب سوار کردند بدون زین، و چهارنعل اسب را دواندند، خوب بیادم است که من بسیار ترسیده بودم و از جلو اسب سخت محکم گرفته بودم. بعدتر به من شنا کردن را یاد دادند. یکی از روزها مامایم (ساشا) مرا با خود در قایق گرفت و بعد از آن که از ساحل دور شدیم، لباسهایم را از تن کشید و مانند چوچه سگ مرا به آب جهیل انداخت و خودش تماشا می کرد، من شنا کرده نمی توانیسم و دست ها و پاهایم از ترس کرخت شده بودند، نزدیک بود که غرق شوم او سرم چیغ زده بسویم می گفت: "ای لوده تو دیگه چه کار می آیی؟ ای لو... هه هه هه...؟" از هشت سالگی بسیاری از روزها غالباً به عوض سگ شکاری مامای دیگرم، من او را همراهی می کردم، مامایم مرغابی ها را شکار می کرد و من باید شنا نموده آنها را از آب بیرون می کشیدم. به سهولت به درخت ها بالا می شدم و وقتی که خانه بر می گشتم همیشه سر و رویم خون و خون پر بود، مادر بزرگم مرا نکوهش می کرد و پدر بزرگم به او قهر می شد که چرا مرا سرزنش می کند و برایش می گفت: "احمق بگذار که او همین قسم سرسخت تربیه شود، بعد قوی بار می آید." از همین رو من در جمع بچه های محله جنگره و سرسخت بار آمده بودم و سرخیل آنها شدم، به همین ترتیب دوران کودکی و نو باوه گی من بزودی سپری شد. وقتی که بزرگ تر شدم در خانواده (والدینم) می خواستند که من معلم در قریه خود ما شوم به همین خاطر بود که مرا شامل مکتب تربیه معلم در کلیسا روستا نمودند که بعد از ختم آن من باید این رشته را در انستیتوت تربیه معلم در مسکو ادامه می دادم، خوشبختانه چنین نشد. بسیار زود، از 9 سالگی به شعر نوشتن شروع نمودم، مگر سرودن شعر به مفهوم واقعی از شانزده سالگی و هفده سالگی آغاز شد - برخی از اشعار و آفریده های ادبی من از همین سالها در مجله (رادونیتیه) به نشر رسید است، در سن هژده سالگی من شگفت زده شدم که چرا اشعار ارسالی ام در مجله ها به نشر نمی رسند، به همین خاطر تصمیم گرفتم که عازم پتربورگ (لنینگراد) شوم به پتربورگ رفتم در آنجا بسیار صمیمانه از من استقبال کردند؛ اولین شخص را که من در پتربورگ ملاقات نمودم بلوک بود شخص دوم گوردیتسکی که او مرا نزد کلیوف برد، کسی که من قبلاً در باره او حرفی نشنیده بودم با کلیوف روابط ما عمیقاً صمیمانه گره خورد در همین سال من شامل دانشگاه شانیافسکی شدم که در آن صرف به مدت یک و نیم سال درس خواندم و دو باره به روستای خود برگشتم. در دانشگاه من با شاعرانی از قبیل سیمیان اف، ناسیدکین، کالاکال اف و فیلیپ چینکا معرفی شدم که از جمله این شاعران هم عصر به من بیشتر از همه بلوک، بیل یئ و کلیوف معقول شدند، بیل یئ بیشتر مرا در معنی و ساختار شعر کمک کرد، بلوک و کلیوف سرودن غزل را به من آموختند.

در سال 1919 با عده ای از رفقای خود مانیفیست ИМАЖИНИЗМ را به نشر رساندیم، (ایماژنیزم) یک مکتب ادبی بود که ما می خواستیم آنرا تأیید کنیم، اما چون این مکتب از خود ریشه نداشت، بنابراین خود بخود بمرد و تنها از خود یک تصویر حقیقی بجای گذاشت. از هشت سالگی مادر بزرگم مرا به کلیسا برد در عبادتگاه ها که در آنجا ها همیشه سرودها و ترانه های مذهبی خوانده می شد همه با هم یکجا ترانه های مذهبی می خواندیم، به همین خاطر چیزهای عجیب و غریب در ذهن ما نشستند، وقتی که من روستای مان را ترک گفتم زمان زیادی کار بود تا از شر این عجایب خود را آزاد بسازم.

سالهای انقلاب، تماماً طرف انقلاب را گرفته بودم، آنرا پذیرفتم به شیوه خود، به روحیه دهقانی پذیرفتم. از بسیاری اشعار مذهبی خود می خواستم روگردان شوم، اما آنها نیز معنی بزرگی دارند در همسفری شاعر تا انقلاب. از نظر فکری برایم حالا بیشتر پوششکنش دارد.

از این بیش آنچه مربوط می شود به گوشه های دیگر زندگی من، آنها را در اشعار من میتوانید بیابید. اکتوبر 1925»*

*** **

تا اینجا بیوگرافی زنده یاد سرگئی یسنین به قلم خودش، که من آنرا از متن روسی از دفتر اول (سرگئی یسنین مجموعه آثار) که در

جمع کتاب های شخصی ام موجود است، ترجمه نموده ام؛ چون این متن در انترنیت به نظر نخورد، به همین خاطر خواستم آنرا به فارسی برگردان نمایم، شاید به خواننده محترم فارسی زبان سرگذشت غم انگیز شاعر جوان روس، به قلم خودش جالب تر باشد. در پایین آنچه که آمده است همه را از منابعی روسی و همچنان از منابعی فارسی در مجموع بعد از تهیه و جمع بندی و یا ترجمه به قلم خود نگاشته ام و آنچه که از گفته های دیگران نقل قول شده است آنها را با خط درشت در داخل ناخنک آورده ام که مشخص شوند و علاوه بر آن در آخر در یادداشتی، مأخذ و منابع اصلی آنها را نیز ذکر نموده ام. شعر "خدا حافظ رفیق من" را البته بسیار سعی نموده ام که آنرا واژه به واژه و با احتیاط تمام و امانت داری "کلام" این شاعر گرانمایه (روانش شاد) ترجمه نمایم؛ بهر حالت ممکن آن زیبایی سخن یسینین را در قالب واژه های زیبای فارسی شکل بندی کرده نتوانسته باشم، در این خصوص از اهل سخن و شاعران گران ارج آرزو دارم که اگر اشتباهی در ترجمه رخ داده باشد با بزرگواری آنرا به سایه بخشایش بسپارند. البته آن عزیزانی که زبان روسی خوب بلد اند.

زندگینامه، از دوران کودکی تا آخرین پیام شاعر از لابلای نوشته های دیگران

سرگی الکساندروویچ یسینین در سال 1904 شامل دبیرستان سردسیر زادگاه خود روستای کانستانین گردید بعد از ختم آن در 1909 در مکتب دو ساله مذهبی "تربیه معلم" آن روستا شروع به تحصیل نمود و در پائیز سال 1912 بعد از ختم دوره تحصیل آغوش خانواده را ترک گفت و راه مسکو را در پیش گرفت و در آنجا ابتدا در یک دکانی قصابی شروع بکار نمود و بعد تر در یکی از چاپخانه های آن شهر به صفت ویراستار به کار مشغول شد، یک سال بعد یسینین در رشته تاریخ و فلسفه شامل دانشگاه شهری - مردمی شهر مسکو بنام الفانس لیانویچ شانیافسکی شد و در جریان تحصیل با فرهنگیان و شاعران زیادی آشنا گردید. در سال 1914 برای نخستین بار اولین قطعه شعر یسینین در مجله کودک بنام «میراک» به نشر رسید.

در سال 1915 سرگی یسینین به پتروبورگ سفر نمود و با شاعران سرشناس روس از قبیل الکساندر بلوک، سیرگی گورودتسکی، نیکولای کلیوف و عده ای دیگری هم عصران خود از نزدیک آشنا شد و اشعار و سروده های خود را در حضور آنها قرائت نمود که از جانب آنها خیلی تشویق شد و بزودی در محافل ادبی روسیه بصفت یک شاعر محبوب و مردمی جایگاه ویژه ای را کمای نمود، در جریان جنگ جهانی اول در سال 1916 به خدمت عسکری سوق داده شد و اولین مجموعه شعری خود را بنام "آئینی برای مردگان" به چاپ رساند که مجموعه ای از اشعار در خصوص عشق و زندگی بود که نشر آن باعث محبوبیت زیاد او گردید. اشعار یسینین در ابتدا به شدت تحت تأثیر ادبیات فلکلور خلق روس بود، بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر 1917 سرگی یسینین به امید آن که با رویکار آمدن کمونیست ها تغییرات مثبتی در زندگی مردم عادی رونما خواهد گردید از بلشویک ها حمایت نمود و به افتخار پیروزی انقلاب اکتوبر اشعار انقلابی سرود؛ اما دیری نگذشت که بخاطر عملکردهای نادرست بلشویک ها از آنها رو گردان شد و دولت جدید را با سرودن اشعار انتقادی مورد انتقاد شدید خود قرار داد، چنانچه شعری دارد بنام «عبوس های اکتوبر مرا فریب دادند» که به همین خاطر بعضی از اشعار او از طرف دولت سانسور و یا انتشار و پخش آنها ممنوع قرار داده شد؛ چنانچه در سالهای حکمرانی یوسف استالین و بعد از او نیکیتا خروشف بسیاری از نوشته های او ممنوع اعلام شد، البته شایان تذکر است که تا اواسط دهه پنجاه از نشر اشعار یسینین از طرف دولت جداً جلوگیری شده بود و بخارین (تیوریسن و یکی از رهبران دست اول حزب کمونیست روسیه که از 1917-1929 سردبیر روزنامه پرودا بود) او یکی از کسانی بود که عملاً در قسمت منع انتشار و چاپ اشعار و نوشته های یسینین نقشی بارزی به عده داشت. امروز از اشعار و نوشته های یسینین در روسیه و در بیرون از آن بسیار قدر می شود و از اشعار او آهنگ های زیادی ساخته شده است، آهنگ «داسویدانیه...» "خدا حافظ رفیق من" از مشهورترین ترانه های روسی به شمار می رود.

یسینین چهار بار ازدواج قانونی نموده بود و چند دوست دختری هم داشت، در سال 1913 برای نخستین بار با دختری بنام آنه ایزرینوا ازدواج کرد که از او پسری تولد شد که نام او را یوری گذاشتند. در سال 1917 برای بار دوم ازدواج نمود که یک پسر و یک دختر حاصل ازدواج دومش بود، زندگی زناشویی و عدم تفاهم سبب آن شد که در سال 1921 از هم جدا شوند. در پاییز 1921 در یک نمایشگاه نقاشی با یک رقاصه امریکایی ساکنن پاریس بنام ایسادورا دانکن معرفی شد و در 1922 با او ازدواج کرد و با هم سفرهای به اروپا و امریکا نمودند و دیری نگذشت که در می 1923 دانکن را طلاق داد و دوباره به روسیه باز گشت، در همان سال عاشق هنرپیشه بنام آگوستا میکلاشو سکایا شد که اشعار زیاد عاشقانه در وصف او سرود است. چهارمین بار یسینین پس از آشنایی با نوه لیو تالستوی، سوفیا تالستوی در سال 1925 ازدواج کرد.

یسینین در شب 27 بر 28 دسامبر 1925 در اقامتگاه اش در اطاق خود در هتل (انگ لیتیر) در سنت پتروبورگ بعد از آن که رگ دست خود را برید و با خون دستش شعر «خدا حافظی» را نوشت، خود را حلق آویز کرد و با این قسم تراژدی و درامه پایان زندگی خویش، برای آخرین بار با علاقمندان و دوستان اش شعرش خداحافظی نمود و به قول خودش "بدون دست ها و حرف ها" پرود گفت.

چنانچه تروتسکی بعد از مرگ سرگئی یسنین بیاد او چه زیبا گفته است:

(یسنین از دستمان رفت، شاعری خوب و اصیل، شاعری چنین باظراون و خوشایند. به اراده ی خود رفت و در واپسین دم حیات با خون خود وداع گفت، با دوستی ناشناس- با همه ی ما شاید.

مهربانی و ظرافت واپسین سطرهای شعر "خداحافظی" یسنین برآستی آدمی را تکان می دهد. بی آنکه فریاد برآورد که بر او اهانت روا داشته اند، بی هیچ اعتراض، زندگی را وانهاد؛ درها را بهم نکوبید، برعکس، با دستی که رگه های خون از آن جاری بود درها را یکی یکی آرام و بی صدا بست. و به دلیل همین رفتار، حجمی از نور به هنگام وداع که در یادها ماندگار است، انگاره ی یسنین را روشن می کند: یسنین انسان و یسنین شاعر. یسنین در آوازهای کوبک فقیر که بیانی تند و خشن دارد، آوازهای دست جمعی و زمخت میخانه های مسکو را با نوایی خوش درآمیخت، که همه از آن خود اوست و قابل اقتباس نیست. یسنین اغلب خوش داشت چهره ای عوامانه و مبتذل از خود نشان دهد. اما، همیشه پشت این چهره نبض انسانی، ظریف و شکننده و بی دفاع می تپید. یسنین با تظاهر به این خشونت در جست و جوی پناهگاهی بود تا از دوران خشونت باری که در آن به دنیا آمده بود به آن پناه برد- و این نیز بیهوده بود، زیرا روز 27 دسامبر، در حالی که زندگی از پایش درآورده بود، بی هیچ انگیزه ی روشنی، بی هیچ گلایه ای گفت «دیگر نمی توانم»*

از یسنین چندین اثر و مجموعه شعری بجا مانده است او به فرهنگ و ادبیات شرق بویژه ادبیات شاعران فارسی زبان علاقه زیاد داشت و آرزو داشت که یک بار زادگاه حافظ و دیگر شاعران فارسی زبان را ببیند به همین خاطر به تفرسی، باکو، سمرقند، بخارا و تاشکند سفر ها نمود و از آنزیک با شاعران و فرهنگیان زیادی آشنا شد، اما به ایران و افغانستان مرگ مجالش نداد که سفر کند. (یسنین مدتها قبل از سفر به قفقاز در فکر خلق « انگیزه های ایرانی» بود. از آثار استادان بزرگ ادبی خود، یسنین از « تقلید قرآن پوشکین»، « اسیر قفقازی» لرمانتوف، از غزلیات ترجمه شده حافظ توسط فت آگاه شده بود. کتاب « اشعار فارسی قرون 15-10» به ترجمه آکادمیسین فنودور کورش تأثیر زیادی بر شاعر گذاشت. یسنین مدت زمان طولانی نمی توانست این کتاب را کنار بگذارد. در اتاق قدم می زد و اشعار عمر خیام را می خواند.

با شاعران کلاسیک دیگر شرق نیز آشنا بود. او در یکی از نامه های خود نوشت: « من می خواهم به شیراز بروم. فکر می کنم حتما به آنجا خواهم رفت. آنجا وطن بهترین اشعار فارسی است. بیخود نیست مسلمانان می گویند: « اگر او شاعر نیست پس از شوش نیست اگر او چیزی نمی نویسد پس از شیراز نیست». یسنین برای نوشتن اشعار خود، نیاز به غرق شدن در جو شرقی داشت.**

سرکی یسنین 30 سال عمر داشت که آگاهانه به استقبال مرگ شتافت. پیکر سرگی یسنین در گورستان وگانکافسکی در مسکو دفن است، او در آخرین سالهای زندگی کوتاه خویش، بهترین سرودهای عشق و زندگی را آفرید. این هم آخرین پیام یسنین - پیامی که در آن شاعر با قطره قطره ای خون خویش واژه واژه ای ادبیات خلق کبیر روس را سیراب نمود.

До свиданья, Друг мой

خدا حافظ رفیق من، خدا حافظ

До свиданья, друг мой, до свиданья

عزیز من، تو در سینه من [تو در قلب منی]

Милый мой, ты у меня в груди

طرحی جدایی قول ملاقات از پیش است

Предназначенное расставанье

بدون دست ها و حرف ها،

Обещает встречу впереди

خدا حافظ رفیق من

До свиданья, друг мой, без руки, без слова

اندوهگین مشو

Не грусти и не печаль бровей

ابروهایت را در هم مکش

В этой жизни умирать не ново

در این زندگی، مردن چیزی تازه ای نیست

Но и жить, конечно, не новей

اما بدون شک، زندگی هم چیزی نو نیست

آثار و نوشته های یسنین:

شورش؛ ولگرد 1919؛ نامه ای به مادر 1924؛ پوگاچف 1921؛ درمایه های ایرانی؛ اعترافات یک ولگرد، و همچنان یادداشت ها و نامه های بجا مانده از او.

منابع:

ویکی پدیا - بزبان روسی

کتاب مجموعه شعری سرگئی الکساندروویچ یسینین به زبان Сергей Есенин, Собрание сочинений в двух тома روسی سال انتشار 1990

از ویلاگ "تنها یک نیسم" فارسی

*از ویلاک «برای کولی دلت بخوان» فارسی

**سایت رادیو صدای روسیه، فارسی

سایت Litra.Ru به زبان روسی

پانویسها:

ИМАЖИНИЗМ (ایماژنیزم) -

مکتب شعر جدید، جنبش ادبی - هنری که در روسیه بعد از انقلاب اکتوبر از جانب عده ای از فرهنگیان بوجود آمده بود، یسینین یکی از فعالین این جنبش بود.

ماما - در فارسی دری افغانستان برادر مادر، در بعضی مناطق شمال افغانستان و تاجیکستان به آن تغه می گویند.